

بررسی سه بیت از داستان رستم و اسفندیار

دکتر سجاد آیدنلو

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور ارومیه

چکیده

داستان رستم و اسفندیار شاهنامه به رغم شرح و تحلیلهای گوناگونی که درباره آن نوشته شده، هنوز نیازمند بازخوانی و توضیح برخی نکات و مبهمات است. در این مقاله با بررسی سه بیت درخور تأمل و در عین حال کمتر توجه شده داستان، نشان داده شده است که: ۱. بنابر اسناد و قرآینی، گشتاسپ برای خوارداشت اسفندیار، پسرش را در زندان زنان به بند کشیده بوده و احتمالاً «بدکارگان» در مصراعى از داستان ناظر بر این روایت است. ۲. «کریمان» در بیتی از این داستان، که در سنت شاهنامه خوانی و گذشته ادبی ایران گاهی اسم خاص و نام پدر نریمان دانسته شده به دلایلی جمع «کریم» و در معنای واژگانی آن است. ۳. اشاره به کشته شدن شاه هاماوران به دست رستم در یک یا دو جا از این داستان، که با سرانجام این کس در روایت جنگ هاماوران، متفاوت و ظاهراً از تناقضات شاهنامه است به دلیل بودن دو گزارش از این داستان در ادب حماسی ایران و نشانه‌های هر دو روایت در شاهنامه به جای مانده است.

کلیدواژه: شاهنامه، داستان رستم و اسفندیار، زندان زنان، کریمان، شاه هاماوران

یکی از صاحب‌نظران واژه‌شناسی شاهنامه، حدود سی سال پیش نوشت که اگر گروهی از متخصصان و پژوهشگران حماسه ملی ایران، بیت‌های دشوار آن را استخراج

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۹/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۱۱/۱۵

کنند، شمار این گونه ابیات از هزار کمتر نخواهد بود (رواقی، ۱۳۵۵: ص ۳). امروز با اینکه پس از پایان تصحیح علمی - انتقادی دکتر خالقی مطلق و همکارانش از شاهنامه و انتشار دو بخش از یادداشتهای آن و نیز تألیف شروح متعدد و مقالات مربوط به شاهنامه از شمار این مشکلات به میزان درخور توجهی کاسته شده با این همه هنوز یا مفهوم و مبنای دقیق بعضی از واژگان، تعابیر و بیت‌های شاهنامه کاملاً روشن نشده و یا درباره برخی از دشواریهایی که پیشتر مورد بررسی قرار گرفته است، می‌توان نکات و پیشنهاد‌های دیگری نیز مطرح کرد.

مهمترین ضعف روش‌شناختی بیشتر کارهای حوزه شرح شاهنامه، محدود شدن به متن اثر فردوسی برای توضیح مبهمات آن و کم‌توجهی به متون تاریخی و ادبی هم‌عصر یا هم‌زمینه با شاهنامه و نمایانتر از این دو، ناآشنایی با منابع اصلی و نیز پژوهش‌های معاصران است که مجموعاً موجب شده است که به رغم تعدد گزارش‌های داستانها و ابیات شاهنامه با کنار گذاشتن چند کوشش (کتاب و مقاله) روشمند و تخصصی، سایر کارها از مقوله تفنن یا متأسفانه کتاب/مقاله‌سازی به شمار آید.

در میان داستانهای شاهنامه، «رستم و اسفندیار»، که به تأیید بسیاری از فردوسی‌شناسان و استادان ادب فارسی از بهترین شاهکارهای فردوسی است، چون خوشبختانه در دوره کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی به عنوان متن درسی تعیین شده به همراه داستان درسی شده دیگر یعنی رستم و سهراب، بیش از سایر بخشها و روایات شاهنامه، دستمایه تحقیق و تحلیل پژوهندگان بوده است از این روی انتظار می‌رود که در خواندن نکته‌سنجانه آن، ابهام و دشواری بسیار اندکی پیش آید و شاید به گمان عده‌ای، دیگر هیچ مشکلی وجود نداشته باشد ولی هنگامی که در نتیجه بررسی یکی از شاهنامه پژوهان می‌خوانیم که «ابهامات مطرح متن رستم و اسفندیار» بیش از ۱۳۰ مورد است (حمیدی، ۱۳۷۳: ص ۳۸ و ۳۹)، باید بپذیریم که تصور یاد شده تنها پیشداوری شتاب‌زده و ساده‌اندیشانه‌ای است.

دلیل اینکه با این همه شرح و گزیده و مقاله و نقد درباره رستم و اسفندیار، باز این داستان نیازمند چند باره خوانی و تأمل است، افزون بر ایراد روش‌شناختی پیش گفته، این نیز می‌تواند باشد که در غالب شروح داستان به سبب تنگنای حجم آنها (به لحاظ صفحات) و در عین حال گستردگی زمینه کار (از نظر شمار ابیات و نکات قابل بحث) گاهی برخی از مبهمات و مشکلات از دقت کافی به دور مانده و لازم است که در

مقالات و یادداشتهای ویژه با توجه بر این موارد، پرسشها و دشواریهای موجود با روشنگری و تفصیل بیشتری بررسی شود. ساده‌ترین و نخستین دستاورد این گونه مطالعات، جلب نظر متخصصان برای تأمل دوباره در مورد لغات و ابیاتی است که سه نمونه از آنها در این مقاله طرح خواهد شد.

۱. هنگامی که اسفندیار در پیشگاه پدرش گشتاسپ با برشماری رنجها و پهلوانیهای خویش، خواهان این است که او به وعده‌اش عمل کند و افسر و تخت شاهی را به فرزند بسپارد از جمله می‌گوید:

ببستی تن من به بند گران ستونها و مسمار آهنگران
سوی گنبدان دز فرستادیم زخواری به بدکارگان دادیم

(خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۰۰، ب: ۹۱ و ۹۲)

از گزارشهای داستان رستم و اسفندیار، آنهایی که توضیحی دربارهٔ مصراع دوم بیت دوم آورده‌اند، «بدکارگان» را «دژخیمان و زندانبانان» گنبدان دژ معنا کرده‌اند (حمیدی، ۱۳۸۰: ص ۸۶؛ رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص ۱۵۸؛ شعار و انوری، ۱۳۷۸ الف: ص ۶۲) که به ظاهر درست و پذیرفتنی است اما با کمی دقت در کاربرد صورت مفرد این ترکیب یعنی «بدکاره» در زبان فارسی، که معمولاً - و البته نه همیشه و در همهٔ شواهد - برای «زن تباهکار» به کار می‌رود (انوری، ۱۳۸۳: ذیل ماده؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل ماده) و کاربردهای گوناگون آن در متونی مانند داستانهای بیدپای، جوامع‌الحکایات و طوطی‌نامه (جواهرالاسرار) نشان‌دهندهٔ رواج این معنای آن در گذشتهٔ فرهنگی و ادبی ایران است، این پرسش پیش می‌آید که آیا مراد فردوسی از «بدکارگان»، واقعاً نگهبانان زندان اسفندیار بوده و او با آن همه تسلط بر زبان و واژگان آن، نمی‌توانسته است ترکیب دیگری را به کار ببرد که معنای دیگری از آن برنیاید.

ظاهراً «بدکاره/ بدکارگان» در معنای رایج آن برای کاتبان و خوانندگان شاهنامه در سده‌های پیشین نیز پرسش برانگیز بوده است و چون آنان نتوانسته‌اند توضیح یا توجیهی دربارهٔ بودن اسفندیار در کنار زنان پتیاره در زندان گنبدان دژ بیابند، «بدکارگان» را در برخی دست‌نویسها به ضبطهای ساده‌تری مانند «بیگانگان» و «بیگانگی» (خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵: ص ۳۰۰ / زیرنویس ۴) تغییر داده‌اند.

غیر از معنای مشهور «بدکاره/ بدکارگان»، قرینهٔ دیگری که تردید در توضیح شروح را استوارتر می‌کند این است که در همان مصراع مورد بحث، اسفندیار، سپرده شدنش

به دست «بدکارگان» را در گنبدان دژ موجب «خواری» خویش دانسته است. «خواری» در صورتی که «بدکارگان» را «دژخیمان زندان» بدانیم، معنایی جز تحقیر و آزار وی نخواهد داشت؛ حال اینکه در گزارش به بند کشیده شدن اسفندیار در گنبدان دژ نه تنها اشاره‌ای درباره‌ی خوارداشت و تعذیب او از سوی محافظان زندان یافته نمی‌شود بلکه برعکس، پسران اسفندیار نیز آنجا نزد ویند و:

پدر را به رامش همی داشتند به زندانش تنها بنگد/اشتند

(خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۷۱: ب ۱۰۰۳)

با توجه به این قراین و تردیدها به نظر می‌رسد که «بدکارگان» در شاهنامه هم در معنای رایج خویش به کار رفته و گشتاسپ برای «خوار» کردن فرزندش، که طبق سخن چینی گرزم بدانندیش، باد شاهی و گرفتن جای پدر را در سر داشته (خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۵۸: ب ۸۸۳-۸۸۵) او را به زندان زنان بدکاره فرستاده است تا برمنشی و سرکشی‌اش را با شدت تمام فرو نشاند. سند روشنی که این نکته را تأیید می‌کند، تصریح تاریخ طبری است که می‌نویسد گشتاسپ پس از سعایت گرزم در باب اسفندیار «... أَمَرَ بِتَقْيِيدِهِ وَ صَيْرِهِ فِي الْحَصْنِ الَّذِي فِيهِ حَبَسَ النِّسَاءَ» (طبری، بی‌تا: ج ۱، ص ۵۶۲). عین همین جمله در تجارب‌الامم نیز تکرار شده (مسکویه، ۱۳۶۶: الجزء الاول، ص ۳۱؛ همو، ۱۳۶۹: ج ۱، ص ۸۳) که به احتمال، مأخذ آن تاریخ طبری بوده است.

داستان زندانی شدن اسفندیار به دستور گشتاسپ بر اثر بدگویی گرزم از هزار و چند بیت دقیقی است که فردوسی در شاهنامه آورده است و در آنجا نه فقط اشاره یا قرینه‌ای نیست که اسفندیار در کنار زندان زنان یاوه‌کار به بند کشیده شده یا زندان جای او محل نگهداری این گونه زنان بوده باشد بلکه نام زندان نیز «شبدز» است نه «گنبدان»:

چو اندر گره کرده بُد گردنش به شببز بفرمود پس بردنش
... بدان دزش بردند بر کوهسار ستون آوریدند از آهن چهار
ستونهای کرده بزرگ آهنین سر اندر هوا و بن اندر زمین
مرو را بدانجا بیستند سخت زتختش بیفگند و برگشت بخت
نگهبان برو کردش اینند مرد گو پهلوان زاده با داغ و درد

(خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۶۸ و ۱۶۹: ب ۹۷۶ و ۹۸۰-۹۸۳)

بنداری نیز در ترجمه عربی خویش از شاهنامه، نام زندان اسفندیار را در ابیات دقیقی «شبدز» آورده (بنداری، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۳۳۵) و در واقع گزینش این نام از میان ضبط آشفته نسخه‌های مختلف در چاپ دکتر خالقی مطلق هم به استناد متن بنداری بوده است

(خالقی ۱۶۸/۵/ زیرنویس ۱۷) اما فردوسی در ابیات سروده خویش در تکمله سخن دقیقی و در دو داستان هفت خان اسفندیار و رستم و اسفندیار، آنجا را «گنبدان دز» نامیده است (خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۹۲؛ همان، ۱۲۱۵؛ همان، ص ۲۷۰؛ همان، ص ۳۰۰؛ همان، ص ۹۲).

با اینکه منبع دقیقی به استناد گفته خود فردوسی، شاهنامه ابومنصوری بوده است (خالقی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۳ و ۱۲؛ همان، ص ۱۱۵-۱۳۴) که پس از کشته شدن دقیقی، مأخذ اصلی فردوسی می‌شود و به احتمال قریب به یقین در نظم داستان رستم و اسفندیار هم از همین متن بهره گرفته است (در این باره، آیدنلو، ۱۳۸۳؛ ص ۱۰۳-۱۰۶)، قرآینی نشان می‌دهد که شاید متن مورد استفاده دقیقی و فردوسی دو تحریر جداگانه و تا حدودی متفاوت بوده است (آیدنلو، ۱۳۸۳؛ ص ۱۱۳ و ۱۲۴) و بر همین اساس احتمال دارد که در آن تحریر از شاهنامه ابومنصوری، که در اختیار دقیقی بوده، محبس اسفندیار «شبدز» نامیده شده و هیچ ارتباطی هم با زندان زنان نداشته است ولی در تحریر مورد استفاده فردوسی این مکان با نام «گنبدان دز»؛ حال یا با توجه به معنای واژگانی آن - که در دنباله مقاله اشاره خواهد شد - و یا به عنوان اسمی خاص بسان روایتی که منبع نقل طبری بوده، زندان زنان (حَبْسُ النِّسَاءِ) دانسته می‌شده و فردوسی نیز بر همین پایه در مصرعی از زبان خود اسفندیار، آنجا را محل «بدکارگان» معرفی کرده است.

از منابع مختلف، زین الاخبار، مجمل‌التواریخ و تاریخ گزیده نام زندان اسفندیار را به ترتیب گنبدان دز گرد کوه و دو گنبدان دز نوشته‌اند (گردیزی، ۱۳۸۴؛ ص ۷۸؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۸۳؛ ص ۵۲؛ مستوفی، ۱۳۸۱؛ ص ۹۳). می‌خواند آنجا را «قلعه گرد کوه» نامیده (می‌خواند، ۱۳۸۰؛ ج ۱/ ۲، ص ۷۰۵) و ابن بلخی قلعه‌ای در اصطخر شناسانده است (ابن‌البخی، ۱۳۶۳؛ ص ۵۱). در هیچ یک از این منابع توضیحی همانند تاریخ طبری، که این مکان را محبس زنان بدانند، دیده نمی‌شود. در غرر اخبار ثعالبی نام این زندان، «دژ کَمَندان» آمده است (ثعالبی، ۱۳۷۲؛ ص ۱۷۴) و مرحومان دکتر تفضلی و دکتر شاپور شهبازی آن را صورتی لهجه‌ای یا اشتباهی ساده و تصحیفی از «کَنبندان/Kanbandân» دانسته‌اند (شاپور شهبازی، ۱۳۸۰؛ ص ۳۲۲؛ Tafazzoli, 1995: p 346).

«کَنبندان» واژه‌ای است که فون اشتاکلبرگ آلمانی بیش از صد سال پیش حدس زد که شاید صورت اصلی «گنبدان» در ترکیب نام «گنبدان دژ» باشد.^۳ او این واژه - یا به تعبیر دقیقتر، نام دژ زندان اسفندیار - را ترکیبی از «کَن / Kan» و «بندان» و روی هم به معنای «زندان زنان» دانسته که در آن «کَن» گونه کوتاه شده (کَنی) (اوستایی: kaini)

است (سرکاراتی، ۱۳۷۷: ص ۵۷) که در ساخت لغت «کنیز» هم به کار رفته و صورت فارسی میانه آن (کنیک / Kanik) (خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ج ۳، ص ۱۷۱۵ حاشیه مرحوم دکتر معین) در بیتی از بیژن‌نامه عطایی رازی به کار رفته است:

ابا سد کنیکان بسان پری بیامد بدان دشت نیلوفری

(سلمی، ۱۳۷۴: ص ۱۰۱)

این اشتقاق و معنای پیشنهادی، که پس از اشتاکلبرگ، مورد اشاره و پذیرش شماری از محققان برجسته نیز واقع شده (سرکاراتی، ۱۳۷۷: ص ۵۷؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۰: ص ۳۲۲؛ مارکوارت، ۱۳۶۸: ص ۱۷۵ و ۱۷۶) در کنار تاریخ طبری گواه دیگری است که نشان می‌دهد در برخی روایات، اسفندیار در زندان زنان (کن بندان) به بند کشیده شده بوده است.^۵ دکتر سرکاراتی نوشته که بنداری نیز در ترجمه خویش «گنبدان دژ» را «حصن النساء» توصیف کرده است (سرکاراتی، ۱۳۷۷: ص ۵۷، زیرنویس ۹۱). نگارنده با جستجویی که در متن عربی ترجمه و برگردان فارسی آن (بنداری: ۱۳۸۰) انجام داد، چنین عبارتی را نیافت؛ اما اگر بنداری این تغییر را به کار برده باشد، می‌توان حدس زد که شاید در شاهنامه اساس کار او - که از نسخه‌های موجود شاهنامه کهنتر بوده - ترکیب یا قرینه‌ای وجود داشته که وی آن را «حصن النساء» ترجمه کرده است. این گمان که شاید در شاهنامه مورد استفاده بنداری هم ضبط «گنبدان» بوده و او آن را به «زندان زنان / حصن النساء» برگردانده است، قاطعانه قابل قبول نیست؛ زیرا در داستان رستم و اسفندیار، وی نام این دژ را به صورت «قلعه جُنبدان» آورده است (بنداری، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۳۵۴). این نشان می‌دهد که ضبط دست‌نویس شاهنامه بنداری همان وجه مشهور «دژ گنبدان» بوده است. احتمال دیگر این است که بنداری توصیف «حصن النساء» را برای زندان اسفندیار به استناد نوشته طبری آورده باشد؛ چنانکه در جاهای دیگر هم از تاریخ طبری - و نیز منابع دیگر - اقوال و مطالبی بر ترجمه خود افزوده است (در این باره، رک: آذرنوش، ۱۳۸۳: ص ۵۷۸).

علاوه بر ترکیب مورد اشاره دکتر سرکاراتی (حصن النساء)، بنداری بیت «سوی گنبدان دز فرستادیم + زخواری به بدکارگان دادیم» را به صورت «... و ما أبتلی به من الحبس علی تلك الهيئه الفظيعة و الصورة الشنيعة» (بنداری، ۱۴۱۳: ج ۱، ص ۳۵۳) ترجمه کرده است و از اینجا می‌توان گفت که به احتمال بسیار، ضبط دست‌نویس مبنای ترجمه او نیز در مصراع دوم «بدکارگان» بوده و او هم با دریافتی شبیه پیشنهاد این مقاله از آن

مصراع، «تلك الهيئه الفطيعه و الصوره الشنيعه» را به مفهوم هم بند شدن اسفندیار با زنان بدکاره به کار برده که برای مردی چون اسفندیار تهمتن بی‌گمان مایه «فطاعه» و «شناعه» به شمار می‌آمده است.

این نکته را هم باید یادآوری کرد که خوار داشت اسفندیار با زندانی کردن او در محبس زنان یا به بیانی کلی‌تر، تحقیر مرد پهلوان با استفاده از عناصر و متعلقات زنانه، نمونه تقریباً مشابه دیگری در شاهنامه دارد و آن، اقدام هرمزد ساسانی در برابر نافرمانی بهرام چوبینه است که برای جهان پهلوان خویش، خلعت زنانه می‌فرستد:

چو بنهاد بر نامه‌بر، مهر شاه
بفرمود تا دوکلانی سپاه
بیارند با دوک و پنبه در اوی
نهاده بسی ناسزا رنگ و بوی
هم از شعر پیراهن لاژورد
یکی سرخ مقناع و شلوار زرد
(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۳۹۷: ب ۱۳۶۸-۱۳۷۰)

xxx

۲. در این بیت از داستان رستم و اسفندیار:

همان سام پور نریمان بُده‌ست
نریمان گرد از کریمان بُده‌ست
(خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۴۶: ب ۶۵۰)

که تهمتن در برابر اسفندیار به نیاکان نامدارش می‌نازد و نیز در بیتی تقریباً همانند در داستان رستم و سهراب که او از خوی و مردانگی فرزند آینده‌اش با تهمینه سخن می‌گوید:

به بالای سام نریمان بود
به مردی و خوی کریمان بود
(خالقی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۴: ب ۸۸)

«کریمان» در محور همنشینی هر دو بیت به گونه‌ای به کار رفته است که چنین می‌نماید که نام پدر نریمان و یکی از اجداد پهلوان رستم بوده است. در حدود جستجوهای نگارنده، قدیمی‌ترین منبعی که «کریمان» را در شاهنامه، اسم خاص و نام پدر نریمان معرفی کرده برهان قاطع است (خلف تبریزی، ۱۳۶۱: ج ۳، ص ۱۶۳۴) و پس از آن لغت شهنامه (بغدادی، ۱۳۸۲: ص ۳۱۰) فرهنگ انجمن آرا و آندراج (دهخدا، ۱۳۷۷: ماده کریمان) این توضیح را باز آورده‌اند. از محققان معاصر نیز فریتز ولف (ولف، ۱۳۷۷: ص ۶۴۸)، کریستن سن (کریستن سن، ۱۳۶۸: ص ۱۹۰)، مرحوم دکتر رضازاده شفق (رضازاده شفق، ۱۳۵۰: ص ۱۸۶)، مصححان چاپ مسکو در فهرست اعلام شاهنامه (فردوسی، ۱۳۷۴، ج

۲:ص۱۶۷؛ج۶:ص۴۱۵) و دکتر رستگار فسایی (رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ج ۲، ص ۷۸۴) همین را پذیرفته و تکرار کرده‌اند.

براساس این اسناد، سابقه تلقی «کریمان» به عنوان اسم خاص به آغاز سده یازدهم هجری می‌رسد ولی قراینی وجود دارد که پیشینه برداشتی این چنین از آن دو بیت شاهنامه را به قرون متقدم می‌رساند و این احتمال را موجب می‌شود که محمد حسین بن خلف تبریزی، صاحب برهان قاطع و عبدالقادر بغدادی، مؤلف لغت شاهنامه، توضیح «کریمان» را از مأخذی شفاهی یا کتبی گرفته و از خود نساخته‌اند؛ هرچند که احتمالاً آثار آنها بویژه برهان قاطع، منشأ رواج این شرح و استنباط بوده است. مهمترین گواه برای سابقه کاربرد «کریمان» در مفهوم اسم خاص این دو بیت از خواجه کرمانی است:

دیت خون نریمان زکریمان کوشند حاصل ملکت سامان زخراسان طلبند
آن سیاوش که قتالش به جوانی کردند خونس این طایفه امروز ز پیران طلبند
(خواجه کرمانی، ۱۳۳۶: ص ۲۲)

در اینجا با توجه به مراعات‌النظیر نامهای خاص شاهنامه‌ای (نریمان، سیاوش و پیران) و نیز آشنایی خواجه با ادب حماسی ایران به نظر می‌رسد که «کریمان» نام پدر نریمان پنداشته شده یا حداقل با این معنای ایهامی به کار رفته است؛ چنانکه «پیران» هم به قرینه سیاوش، نام پهلوان نامبردار تورانی و به قرینه «جوانی» تداعی‌کننده معنای واژگانی آن (کهنسالان) است. در هر حال اگر در این ابیات، خواجه «کریمان» را به صورت اسم خاص به کار برده و منظور او این باشد که خونبهای نریمان را - که طبق روایتی الحاقی به بعضی دست‌نویسهای شاهنامه در کوه سپند کشته می‌شود^۷ - از پدرش، کریمان، می‌خواهند، می‌توان گفت که در سده هشتم و شاید پیش از آن نیز «کریمان» یاد شده در شاهنامه، نام یکی از پهلوانان سیستان (خاندان گرشاسپ و رستم) دانسته می‌شده است. خواجه در منظومه «همای و همایون» خویش نیز دو واژه «نریمان» و «کریمان» را در کنار هم آورده اما در اینجا به قرینه «زربخشی» احتمال معنای لغوی آن (جمع کریم) بیشتر است:

به سر پنجه دست از نریمان ببرد به زربخشی آب از کریمان ببرد
(خواجه کرمانی، ۱۳۷۰: ص ۲۷)

دکتر سلطانی گرد فرامرزی به مناسبت بحث از جایگاه سیمرغ در روایات حماسی ایران از یک منظومه دینی - پهلوانی یاد کرده است که دست‌نویس «نسبتاً کهنه» آن از آغاز و پایان افتادگی دارد و نام اثر و سراینده آن مشخص نیست. مطابق خلاصه بسیار کوتاهی که وی از بخشی از این منظومه ناشناخته آورده، گویا «کریمان» در این متن اسم خاص و نام شخصی است که به همراه رستم روی سیمرغ می‌نشیند و به جایگاه دیوان می‌رود (سلطانی گردفرامرزی، ۱۳۷۲: ص ۶۶). متأسفانه تاریخ نظم یا استنساخ این منظومه و حتی محتوای داستانی کامل آن فعلاً معلوم نیست تا دقیقاً بدانیم پیش از تألیف برهان قاطع سروده یا کتابت شده است یا نه؛ اما به هر روی سند در خور توجهی برای بودن کسی به نام «کریمان» در افسانه‌های پهلوانی ایران، آن هم در کنار رستم و هم روزگار با یلان سیستان است.

نگارنده حدس می‌زند که حضور این شخص در آن منظومه و به همراه رستم، نتیجه اسم خاص انگاشتن «کریمان» در دو بیت شاهنامه و طبعاً قرینه دیگری برای پیشینه این استنباط در گذشته ادبی و فرهنگی ایران است؛ بدین معنی که خوانندگان شاهنامه و راویان و داستان‌پردازان، که «کریمان» را در شاهنامه نام ویژه می‌انگاشتند و از سوی دیگر در متن اثر فردوسی و روایات پهلوانی دیگر چنین کسی را در میان پهلوانان سیستان و به طور کلی اشخاص داستانی نمی‌یافتند به زعم خویش برای جبران این کمبود و در عین حال توجه برداشت خود از ابیات فردوسی، شخصی به نام «کریمان» را بر ساخته و در یکی از افسانه‌های عامیانه و احتمالاً متأخر مربوط به دلاوریهای رستم وارد کرده‌اند تا «کریمان» نیز در سنت داستانی ایران نقشی داشته باشد. در داستانی عامیانه به نام «غلام حیدر» نیز شاه عباس شعری می‌خواند که در آن «کریمان» نام پهلوانی از سپاه کیخسرو است و در کنار یلانی چون رستم و برزو و تیمور ذکر می‌شود: «... ابروانت گر تیری به لشکر کیخسرو پرتاب کند / رستم و تیمور و برزو و کریمان را به خاک می‌اندازد» (وکیلان و صالحی، ۱۳۸۰: ص ۲۱۶).

غیر از این شواهد، کاربرد «کریمان» در دو منظومه فرامرزنامه و سام‌نامه هم به نوعی است که ظاهراً از مفهوم اسم خاص اراده شده است یا دست کم این معنا را نیز به ذهن متبادر می‌کند:

فرامرز پور تهمتن منم	چو کوه گران زیر در جوشنم
نیا، زالِ سامِ نریمان بود	که او از نژاد کریمان بود

(فرامرز نامه، ۱۳۲۴: ص ۴۲)

مرا نام سام نریمان بود نژادم ز نسل کریمان بود
 (سام‌نامه، ۱۳۲۰، ج ۱، ص ۲۱۶)
 توگویی که پور نریمان منم به نیروی گرد کریمان منم
 (همان، ج ۲، ص ۲۰۳)

با اینکه به استناد موارد یاد شده ظاهراً در تاریخ شاهنامه خوانی از حدود سده هفتم تا برخی از تحقیقات معاصر، «کریمان» در دو بیت از فردوسی اسم خاص و نام پدر نریمان دانسته شده، امروز دیگر نمی‌توان این برداشت را، که تنها بر ساختار صوری ابیات شاهنامه مبتنی است، پذیرفت؛ زیرا «کریمان» در هیچ یک از مأخذ معتبر تاریخی (فارسی و عربی)، آثار داستانی کهن (مانند سمک عیار، داراب‌نامه‌ها، ابومسلم‌نامه) و حتی طومارهای نقالی و روایات شفاهی / مردمی که دامنه تخیل و شخصیت‌سازی در آنها بسیار گسترده است به عنوان پدر نریمان یا یکی از پهلوانان گرشاسپی دیده نمی‌شود. تا جایی که نگارنده بررسی کرده است، «کریمان» جز در آن منظومه ناشناخته که اشاره شد و نیز داستان عامیانه «غلام حیدر»، نام هیچ یک از کسان پرشمار روایات و افسانه‌های پهلوانی ایران (چه رسمی و چه عامیانه) نیست.

گرشاسپ‌نامه، پدر نریمان را «گورنگ»، برادر گرشاسپ، معرفی کرده (اسدی‌توسی، ۱۳۱۷، ص ۳۲۸:ب ۱۵) و در مأخذ دیگر، تهماسپ و ابرنگ نیز به عنوان نام پدر او ذکر شده است (کریستن سن، ۱۳۶۸: ص ۱۸۹ و ۱۹۰)؛ اما چون در سنت حماسی ایران غالباً گرشاسپ پدر نریمان دانسته می‌شود و در گرشاسپ‌نامه نیز اوست که پس از مرگ برادرش گورنگ، سرپرستی و پرورش پسر برادر، نریمان، را برعهده می‌گیرد، احتمالاً باید گزارش اسدی‌توسی را معتبرتر دانست. اصالت اشاره گرشاسپ‌نامه و ارتباط نریمان با گرشاسپ و خاندان این جهان پهلوان از این نکته هم اثبات می‌شود که نریمان در داستانهای حماسی ایران غیر از بخشی از گرشاسپ‌نامه معمولاً حضوری بیش از ذکر نام او ندارد و در اساطیر ایرانی هم در اصل لقب / صفت اوستایی گرشاسپ است (Naire-manah: نرمنش، دلیر) که ظاهراً از حدود دوره اشکانیان به بعد، طبق قاعده کسر / شکستگی شخصیت^۹ به صورت پهلوانی مستقل ولی خویشاوند با گرشاسپ درآمده است (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ص ۲۵ و ۲۵۷).

دلیل دیگر بر رد تلقی سنتی از «کریمان» در شاهنامه این است که «کریمان» با این ساخت و صورت واژه‌ای عربی است و با توجه به تبار و نامهای ایرانی نیاکان رستم در

منابع مختلف نمی‌توان پذیرفت که یکی از اجداد او (پدر نریمان) نامی عربی داشته باشد؛ حتی در میان فرزندان و فرزندزادگان متعدد رستم هم که در متون پس از شاهنامه از سوی داستان‌پردازان بر سلسله یلان سیستان افزوده شده و غیر از منظومه‌های پهلوانی و طومارهای نقالی، نام بیست و یک نفر از آنها از هوشنگ، پسر فرامرز تا بختیار، پهلوان روزگار خسرو پرویز ساسانی در کتاب احیاءالملوک (تألیف: ۱۰۲۷ه.ق) در کنار هم آمده است (سیستانی، ۱۳۴۴: ص ۴۶ و ۴۷)، یک نام عربی دیده نمی‌شود.

البته این نکته را باید خاطر نشان کرد که در سنت تاریخ‌نویسی ایران بعد از اسلام به سبب نفوذ عناصر اسلامی و اختلاط بعضی شخصیت‌های ایرانی با نامداران سامی، گاهی در خاندان شماری از کسان تاریخ ملی / روایی ایران، نامها و اشخاص سامی دیده می‌شود؛ چنانکه مثلاً کنعان پسر جمشید شناسانده شده (صدیقیان، ۱۳۷۵: ص ۹۹) و جالبتر از همه اینکه خود رستم از نژاد سامی دانسته شده است (تجارب‌الامم فی اخبار ملوک‌العرب و العجم، ۱۳۷۳: ص ۱۳۲). از همین روی اگر منبع / منابع مستندی «کریمان» را جزو نیاکان رستم ذکر می‌کرد بی‌تردید انکار آن به صرف عربی بودن ظاهر این نام پذیرفته نبود ولیکن با نبودن چنین سندی، ساخت و صورت عربی واژه می‌تواند یکی از قراین رد اسم خاص بودن آن در تبارشناسی یلان سیستان باشد.

کریستن‌سن، ضمن برشمردن سلسله نسب پهلوانان سیستان به روایت فردوسی، «کریمان» را به عنوان اسم خاصی ترکیبی از نام گرشاسپ و نریمان [گر / کر + یمان؟] دانسته است (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ص ۱۹۰) و شادروان دکتر رضازاده شفق نیز نوشته است: «بعید نیست کریمان هم مانند نریمان از ریشه فارسی باشد» (رضازاده شفق، ۱۳۵۰: ص ۱۸۶). این توضیح فقط یک حدس معمولی و قیاسی است که تاکنون تأیید نشده و ترکیب‌سازی و اشتقاق پیشنهادی کریستن‌سن نیز ظاهراً توجیهی برای غیر عربی نشان دادن این نام است که ظاهر تازی آن بین نامهای ایرانی و ریشه‌دار دلاوران خاندان گرشاسپ خوش‌نشسته است. حدس و کوشش این دو محقق برای متناسب کردن «کریمان» با نام پهلوانان دیگر سیستان از آن روی است که ایشان توضیح منابعی نظیر برهان قاطع را پذیرفته و باز آورده‌اند حال اینکه این نام در مآخذ قدیمی، پیشینه مستندی ندارد تا مجبور شویم برای توضیح / توجیه ساخت و ریشه آن به حدس و گمان روی آوریم. یقیناً فرهنگ‌نویسان و شاهنامه‌خوانانی هم که «کریمان» را اسم خاص پنداشته و تخیل توانایی نیز در ریشه‌تراشی و وجه تسمیه‌سازی داشته‌اند، هرگز

آن را ترکیبی از جزء نخست نام گرشاسپ و بخش دوم نام نریمان ندانسته‌اند بلکه این استنباط به قرینه ذکر نریمان و چگونگی کاربرد کلمه در ابیات فردوسی بوده است. با این توضیحات تقریباً هیچ تردیدی نمی‌ماند که «کریمان» را که در سراسر شاهنامه فقط در دو بیت مورد بررسی به کار رفته است، جمع «کریم» و در معنای واژگانی آن بدانیم و این نکته‌ای است که بسیاری از شارحان دو داستان رستم و سهراب و رستم و اسفندیار نیز - البته بدون توجه و اشاره به سابقه آن در منابع پیشین و تلقی سنتی از این واژه - یادآور شده‌اند (جوینی، ۱۳۷۴: ص ۷۱؛ همو، ۱۳۸۰: ص ۳۲۵؛ حمیدی، ۱۳۸۰: ص ۲۹۶ و ۲۹۷؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ص ۴۹۸؛ رستگار فسایی، ۱۳۷۳: ص ۱۰۳؛ همو، ۱۳۷۴: ص ۲۱۹؛ طاهری مبارکه، ۱۳۷۹: ص ۸۸؛ شعار و انوری، ۱۳۷۸: ص ۷۸؛ شعار و انوری، ۱۳۷۸ الف: ص ۱۴۲؛ کزازی، ۱۳۸۴: ص ۷۱۱ و ۷۱۲)؛ منتها این را هم باید افزود که صفت «کریم» در فرهنگ واژگان و بلاغت حماسه، چندان سزاوار پهلوانی چون نریمان - و نیز سهراب در بیت رستم و سهراب - نیست^۱ و احتمال دارد کاربرد آن از سر ضرورت و تنگنای قافیه بوده است که اتفاقاً با اصول قافیه‌سازیهای هنری فردوسی یعنی رعایت همسانی حرف یا حروف پیش از روی همخوانی دارد.

xxx

۳. در بخش مجادله رستم و اسفندیار، که هر یک از دو یل به نژاد و کارکیاییهای خویش می‌نازد، رستم در جایی می‌گوید:

وز آن پس که شد سوی هاماوران	بیستند پایش به بند گران
ببردم از ایرانیان لشکری	به جایی که بد مهتری گر سری
بکشتم به جنگ اندرون شاهشان	تهی کردم آن نامور گاهشان

(خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۲۵۳: ب ۷۳۶-۷۳۸)

براساس این سه بیت، رستم در جنگ با هاماورانیان برای رهانیدن کاووس و پهلوانان دربند ایرانی، «شاه هاماوران» را می‌کشد اما در گزارش این جنگ در بخش مربوط بدان، پس از گرفتاری مهتران شام و بربرستان و پراکندگی سپاهیان، «شاه هاماوران» از رستم زنهار می‌خواهد و پیمان می‌بندد که شهریار و یلان ایران را آزاد کند. تهمتن نیز به او امان می‌دهد و بدین‌سان مهتر هاماوران از کشته شدن می‌رهد.

زکشته زمین گشت با کوه راست	ز هاماوران شاه زنهار خواست
به پیمان که کاوس را با سران	بر رستم آرد ز هاماوران

(خالقی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۸۸: ب ۲۷۰ و ۲۷۱)

در بندهش هم که اشاره بسیار کوتاهی به داستان هاماوران شده از گرفتاری هاماورانیان - و نه کشته شدن آنها - به دست رستم سخن رفته است که با گزارش نبرد هاماوران مطابقت بیشتری دارد تا آن اشاره داستان رستم و اسفندیار «... رستم از سیستان (سپاه) آراست و هاماورانیان را گرفت، کاوس و دیگر ایرانیان را از بند گشود» (فرنیغ دادگی، ۱۳۶۹: ص ۱۴۰).

در اینجا خواننده رستم و اسفندیار، که با روایات دیگر شاهنامه از جمله جنگ هاماوران آشناست، خواهد پرسید که چرا توضیح رستم درباره سرانجام این نبرد (کشته شدن یا زنده ماندن مهتر دشمنان) با روایت اصلی آن متفاوت است و آیا این تناقض هم از نوع ناهمگونی‌هایی است که در جاهای دیگر شاهنامه باز دیده می‌شود.^{۱۱} از شروح گوناگون داستان رستم و اسفندیار، که نگارنده دیده و بررسی کرده است، هیچ یک در محل مربوط، توضیحی درباره کشته شدن یا نشدن شاه هاماوران و تناقض آن با گزارش خود فردوسی در جای دیگر نیاورده‌اند (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ص ۲۵۴؛ اسماعیل‌زاده، ۱۳۷۹: ص ۱۴۵؛ جویی، ۱۳۷۴: ص ۸۰؛ خالقی مطلق، ۲۰۰۶: ص ۲۹۳؛ رستگار فسایی، ۱۳۷۴: ص ۲۲۴؛ شعار و انوری، ۱۳۷۸ الف: ص ۱۵۸؛ شمیسا، ۱۳۷۶: ص ۲۳۹؛ کوازی، ۱۳۸۴: ص ۷۲۳) و فقط در یکی از آنها سه بیت مورد بحث در مقایسه با داستان جنگ هاماوران «موجد ابهام» دانسته شده است (حمیدی، ۱۳۸۰: ص ۳۴۱).

برای رفع این ابهام و تناقض نخست باید به یک ویژگی مهم و اساسی در ادب حماسی ایران اشاره کرد و آن اینکه در منابع مختلف تاریخ ملی - پهلوانی ایران، درباره سرگذشت داستانی برخی اشخاص و یا از بعضی روایات، گزارشهای گوناگون و متفاوتی وجود دارد؛ برای نمونه داستان رستم و اسفندیار دو تحریر دینی و ملی دارد که هر یک از این دو روایت در شماری از مآخذ تاریخی و ادبی دیده می‌شود و در آنها انگیزه نبرد دو جهان پهلوان ایران متفاوت است (در این باره، رک: خالقی مطلق، ۲۰۰۶: ص ۳۱۹-۳۲۸؛ خطیبی، ۱۳۷۶: ص ۱۵). گیومرث در برخی روایات انسان نخستین است و در برخی دیگر تنها، نخستین شاه (خالقی مطلق، ۱۳۵۷: ص ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵)، گشتاسب و اسکندر در خود شاهنامه و نیز تعدادی از منابع دیگر شخصیتی دوگانه و متضاد (اهورایی و اهریمنی) دارند (آیدنلو، ۱۳۸۳: ص ۱۰۷-۱۰۹). از پایان کار نامدارترین پهلوان داستانی ایران، رستم، حداقل پنج گزارش مختلف در دست است: مردن در چاه چاره شغاد، کشته شدن به دست بهمن، مرگ طبیعی، مردن از زخم ضربات تیر اسفندیار و افتادن در

چاهی در نخچیرگاه (به ترتیب، رستگار فسایی، ۱۳۶۹: ص ۵۱۴-۵۲۴؛ نهایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب، ص ۸۵؛ تجارب‌الامم فی اخبار الملوک العرب و العجم، ص ۱۳۴). همین گونه است چگونگی مرگ / کشته شدن اسفندیار و افراسیاب (آیدنلو، ۱۳۸۴: ص ۳۹۸؛ همو، ۱۳۸۴ الف: ص ۴۷۵) و...

بخشی از این تفاوت روایات و تعدد گزارش‌ها ناشی از تحریرهای دو یا سه‌گانه‌ای است که خداینامه پهلوی در عصر ساسانیان بوده است (در این باره: تفضلی، ۱۳۷۶: ص ۲۷۳؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۵۷: ص ۱۰۷۵؛ Shahpur Shahbazi, 1990: pp. 215-218) و بازتابی از آنها در شاهنامه‌های منظوم و منثور و کتابهای تاریخی و داستانی (پهلوی، فارسی و عربی) به نظر می‌رسد و بهره‌ای دیگر نیز شاید مربوط به خاستگاه شفاهی این روایات در گذشته‌های دور باشد که تا رسیدن به مرحله تدوین و کتابت از سوی راویان و داستان‌پردازان متعدد دچار جرح و تعدیل شده و بعضاً به چند صورت مختلف گزارش شده است که البته عموماً در ساختار کلی و روند موضوعی، مشترک و در برخی جزئیات، مختلفند.

بر مبنای این ویژگی کلی می‌توان حدس زد که شاید از داستان جنگ هاماوران نیز دو روایت یا گزارش متفاوت موجود بوده که در یکی از آنها شاه هاماوران به دست رستم، اسیر و در دیگری کشته می‌شده و نشانه‌هایی از این هر دو گزارش / تحریر مختلف در شاهنامه به جای مانده است.^{۱۲} اشاراتی در برخی از منابع کهن و حتی متأخر و عامیانه یافته می‌شود که این احتمال را تقویت می‌کند؛ از جمله اینکه در البدء و التاریخ، شاه حمیر (هاماوران/ یمن) به قدرت جادو، شهر خود را میان آسمان و زمین معلق می‌سازد و رستم با آتش زدن پر سیمرغ و حضور او، سوار بر این مرغ به هاماوران می‌رود و با هاماورانیان پیکار می‌کند (مقدسی، ۱۳۷۴: ص ۵۰۵). میرخواند نیز که مشابه این داستان را - البته از زبان خود رستم خطاب به اسفندیار هنگام گفتگوی این دو پهلوان و نه در گزارش این نبرد در بخش پادشاهی کاووس - با جزئیات بیشتری آورده است، افزون بر سوار شدن رستم به پشت سیمرغ و رفتن به یمن از موضوعات دیگری مانند پیکر گردانی یلان ایران به جانور بر اثر جادوی ساحران هاماوران، حضور فرهنگ، مادر کاووس در داستان و یاری خواستن زال از سیمرغ نیز سخن رانده است (میرخواند، ۱۳۸۰: ج ۲/۱، ص ۷۱۲) که هیچ یک در شاهنامه دیده نمی‌شود و احتمالاً از عناصر و مضامین گزارش / روایت دیگر این داستان است که به استناد آمدن خلاصه‌ای

از آن در البدء و التاریخ، روایت قدیمی و اصیلی نیز بوده است. شاهد مهمتر و مرتبط‌تر دیگر، این گزارش کوتاه مروج‌الذهب است که «رستم پسر دستان، گروهی مرکب از چهار هزار مرد از سیستان بیاورد و پادشاه یمن، شمر بن فریفس را بکشت و کیکاوس را برهانید و به ملکش بازگردانید» (مسعودی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۲۲۲). شمر، فرمانروای یمن (همان هاماوران شاهنامه) در اشاره‌ای از سنی ملوک الارض و الانبیا هم به دست رستم کشته می‌شود. «گروهی بر آند که وی [شمر یرعش] پیش از گشتاسب بوده است و بر دست رستم بن دستان کشته شده است» (اصفهانی، ۱۳۶۷: ص ۱۳۳). در تاریخ گزیده نیز، که البته مأخذ متأخرتری است، رستم، شاه هاماوران را می‌کشد (مستوفی، ۱۳۸۱: ص ۸۷) و جالب است که در روایات شفاهی / مردمی هم شاه هاماوران در یک داستان به دست دخترش سودابه و در روایتی دیگر به دست رستم کشته می‌شود (انجوی شیرازی، ۱۳۶۹: ج ۳، ص ۸۲ و ۸۳)

به احتمال قریب به یقین گزارشها و اشارات این منابع هم - بویژه مروج‌الذهب و سنی ملوک‌الارض و الانبیا - برگرفته از روایت / تحریر دوم جنگ هاماوران است که در آن پادشاه این منطقه به دست رستم کشته می‌شود و از همین روی سه بیت مورد بحث در داستان رستم و اسفندیار را نیز باید ناظر بر همین روایت دانست نه از مقوله ابهام، اشتباه یا تناقض داستانی معمول در شاهنامه. در همین جا باید یادآوری کرد که این نوع دوگونگی درباره شخصیت یا روایتی واحد در منبع / منابع شاهنامه نمونه‌های دیگری نیز داشته که از آنجا به اثر فردوسی راه یافته است و منحصر به سرانجام پادشاه هاماوران نیست که احیاناً موجب پرسش و شگفتی شود؛ برای مثال در آغاز شاهنامه، گیومرث تنها به عنوان نخستین شهریار معرفی شده که مطابق با باورها و گزارشهای ملی است اما در بیتی از بخش پادشاهی خسرو پرویز^{۱۳}، او بر پایه سنت دینی (زرتشتی) نخستین انسان و آفریده است؛ به سخنی دیگر رد پای دو روایت و تحریر مختلف درباره یک شخصیت در شاهنامه توأمان و در کنار هم دیده می‌شود که بدون توجه به اصل و ویژگی یاد شده در داستانهای حماسی - اساطیری ایران می‌تواند بسان نمونه شاه هاماوران نوعی تناقض و اشتباه تلقی شود.

نگارنده احتمال می‌دهد که اشاره به روایت کمتر شناخته شده کشته شدن شاه هاماوران به دست رستم در جای دیگری از داستان رستم و اسفندیار نیز آمده و آن در آغاز داستان است که کتایون با ذکر پهلوانیهای رستم می‌خواهد فرزندش، اسفندیار را از

رفتن به دوزخ زابلستان باز دارد. او که هنرهای رستم را چون زند می‌داند و می‌خواند به پسرش گوشزد می‌کند که تهمتن کسی است که:

همان ماه هاماوران را بکشت نیارست گفتن کس او را درشت
(خالقی ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۰۶: ب ۱۷۱)

«ماه هاماوران» در مصراع نخست، ضبط نسخه لندن/ بریتانیا (۱۳۷۵.ق) است و غیر از تصحیح دکتر خالقی مطلق در چاپهای دیگری هم که دست‌نویس اساس آنها نسخه لندن بوده، آمده است (فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۲۲۷: ب ۱۵۸؛ فردوسی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۱۶۲: ب ۱۷۴) اما بررسی نسخه بدل‌های چاپ دکتر خالقی مطلق نشان می‌دهد که در برابر ضبط واحد دست‌نویس بریتانیا، ده نسخه معتبر و کهن «شاه هاماوران» دارند و در پنج نسخه دیگر که صورت «شاه مازندران» آمده، باز ضبط «شاه» ثابت و مشترک است (خالقی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۰۶: زیرنویس ۱۳). افزون بر این در چاپ عکسی دو نسخه سعدلو/ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (فردوسی، ۱۳۷۹: ص ۵۴۲)،^{۱۴} حاشیه ظفرنامه (مستوفی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۹۱۵) نیز «شاه هاماوران» ضبط شده که از میان چاپهای معروف و نسبتاً معتبر شاهنامه فقط در تصحیح ژول مول (پادشاهی گشتاسپ، بیت ۲۵۶۳) به متن رفته است.

در این بیت هرچند معنای مصراع دوم، وجه «ماه هاماوران» را تأیید می‌کند،^{۱۵} اتفاق ضبط دوازده دست‌نویس و وجود بخش مشترک «شاه» در پنج نسخه (مجموعاً ۱۷ نسخه) را نمی‌توان به سادگی نادیده گرفت و چون یکی از شرایط ترک ضبط ساده نسخه اساس در تصحیح علمی - انتقادی دکتر خالقی مطلق این است که سایر دست‌نویسها در ضبط ساده دیگری متفق باشند (امیدسالار، ۱۳۸۰: ص ۹؛ فردوسی، ۱۳۶۸: ص بیست و چهار و بیست و پنج گفتار) شاید بتوان «شاه هاماوران» را صورت اصلی دانست و حدس زد که چون کاتب خوش ذوق نسخه لندن آن را با نص سروده فردوسی در بخش جنگ هاماوران مغایر یافته، «شاه» را به «ماه» تغییر داده است. احتمالاً کاتبان یا خوانندگان آن پنج نسخه نیز به همین دلیل و ناآشنایی با روایت دیگر از داستان هاماوران به جای «شاه»، «هاماوران» را به «مازندران» گردانیده‌اند تا اشاره بیت باز با بخشهای پیشین شاهنامه - که رستم، شهریار جادوگر مازندران را می‌گیرد و به دست کاووس می‌سپرد تا به دستور او دژخیم تنش را ریز ریز کند (خالقی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۵۹-۶۱: ب ۸۰۶-۸۳۱) - تا حدودی مطابقت داشته باشد.

نتیجه‌گیری

نکته مهمی که نگارنده در پایان و به عنوان نتیجه کلی بحث درباره سه بیت از داستان رستم و اسفندیار بر آن تأکید دارد، اهمیت بهره‌گیری از منابع تاریخی و ادبی در گشودن دشواریها و مبهمات شاهنامه است. ضرورت این نوع بررسیهای میان‌متنی گاه تا حدی است که گزارش دقیق، درست و جامع برخی از تعبیر و ابیات شاهنامه (از جمله نمونه‌های مورد بررسی در این مقاله) بدون مراجعه و استناد به این مآخذ امکانپذیر نیست.

برای اینکه این روش و اصل مهم در شرح شاهنامه بیش از پیش مورد توجه شاهنامه پژوهان قرار بگیرد به نمونه روشنگر دیگری که اتفاقاً باز از مروج‌الذهب است، اشاره می‌شود. مسعودی در میان اقوال گوناگون درباره «اژدها» این روایت را نیز آورده است که

اژدها جنبنده‌ای است که در قعر دیار به وجود می‌آید و بزرگ می‌شود و حیوانات دریا را آزار می‌کند و خداوند ابر و فرشتگان را می‌فرستد تا آن را از میان حیوان دریا بیرون آرند... و ابر آن را به دریا یاجوج و مأوج افکند و باران بر آنها ببارد و اژدها را بکشد و یاجوج و مأوج از آن تغذیه کنند (مسعودی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۱۲۰ و ۱۲۱).

مشابه این توضیح در عجایب‌المخلوقات و نخبه‌الدهر نیز درباره تنین و اژدها آمده است (طوسی، ۱۳۸۲: ص ۶۱۷؛ انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ص ۲۲۵) که بدون آگاهی از آنها درک معنای درست و مبنای داستانی این چهار بیت از بخش اسکندرنامه فردوسی مقدور نیست^{۱۶}:

بهاران کز ابر اندر آید خروش	همان سبز دریا بر آید به جوش
چو تنین از آن موج بردارد ابر	هوا برخروشد بسان هزیر
فرود افگند ابر تنین چو کوه	بیابند از ایشان [یاجوج و مأوج] آگروها گروه
خورش آن بود سال تا سالشان	که آگنده گردد بر و یالشان

(خالقی، ۱۳۸۴، ج ۶، ص ۹۸: ب ۱۴۳۸-۱۴۴۱)

پی‌نوشت

۱. بهره‌گیری از خود شاهنامه برای تصحیح و توضیح لغات و ابیات آن، یک روش علمی پذیرفته شده است لیکن بر اهل فن پوشیده نیست که این شیوه به تنهایی نمی‌تواند همیشه مفید و راهگشا باشد.
۲. جستجو و بررسی شواهد کاربرد «بدکاره» در متون فارسی با استفاده از پیکره‌واژگانی گروه

فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و به لطف آقای ابوالفضل خطیبی انجام گرفته است.
۳. در مقاله‌ای با این مشخصات:

R. Von Stackelberg, "Kanbandân Dižn, Zeitschrift der deutschen Morgenlandischen Gesellschaft (ZDMG), 54, 1900, pp. 103-104.

۴. درستی و اعتبار این پیشنهاد در نظر شادروان دکتر شاپور شهبازی به اندازه‌ای بوده است که وی معتقد بود در تصحیح شاهنامه هم باید «گنبدان دز» را به «کنبدان دز» تغییر داد و به متن برد (همان، ص ۳۲۲). برای توضیح دکتر خالقی مطلق درباره این نظر، رک: خالقی مطلق، جلال، «نکاتی بر ملاحظاتی»، ایران‌شناسی، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۳۹.

۵. حتی اگر پیشنهاد اشتاکلبرگ را فقط یک حدس احتمالی - و نه نظریه‌ای کاملاً درست و مقبول - بدانیم، عبارت آشکار تاریخ طبری، طرح این گمان را ممکن می‌سازد که شاید «گنبدان دژ» با همین نام و بی‌اینکه ریشه و صورت اصلی واژه با زن و زندان زنان مرتبط باشد، مکانی برای حبس زنان بوده است و لزومی ندارد برای دلالت بر این معنا، آن را در شاهنامه به «کنبدان» تغییر دهیم.

۶. اگر انتساب منظومه پهلوانی «سام‌نامه» هم به خواجوی کرمانی با دلایل استوار رد شود، باز تلمیحات حماسی - اساطیری دیوانش آشنایی او را با روایات ملی و پهلوانی ایران نشان می‌دهد. در این باره، رک: سلمی، عباس، «جلوه شخصیتها و قهرمانان حماسی و اساطیری ایران در دیوان خواجوی کرمانی»، نخلبند شعرا (مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگ داشت خواجوی کرمانی)، مرکز کرمان‌شناسی، کرمان ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۶۹۵-۷۱۰.
۷.

نریمان که گوی از دلیران ببرد	به فرمان شاه آفریدون گرد
به سوی حصار دز آورد رای	وزان رای ازو گشت پردخته جای
... سرانجام سنگی بینداختند	جهان را ز پهلوی بپرداختند

(خالقی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۲۷۷:ب ۵۳، ۵۴ و ۵۷ زیرنویس)

۸. برای نمونه در مجمل‌التواریخ آمده است «گرشاسپ را از دختر ملک روم، نریمان بزد» (ص ۲۵).
۹. برای آگاهی بیشتر درباره این اصطلاح، رک: آیدنلو، سجاد، «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»، از اسطوره تا حماسه (هفت گفتار در شاهنامه پژوهی)، با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، مشهد ۱۳۷۶، ص ۲۸-۲۹.
۱۰. همان‌گونه که مثلاً «شوخ» و «عیار» برای «یار جنگاور سپاهانی» سعدی در نخستین حکایت باب پنجم بوستان.

۱۱. درباره این گونه تناقضها و اشتباهات در شاهنامه، رک: حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۴۶-۵۲، صفا، ذبیح الله، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳، ص ۲۳۰ و ۲۳۱، نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر جامی و سپهر، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ص ۹۷-۹۹.

۱۲. طبق گزارشی در کوشنامه (۶۵۹-۶۶۱/۹۶۲۸-۹۶۷۴) ظاهراً از داستان جنگ مازندران و هفت‌خان رستم هم - که در ترتیب داستانی شاهنامه پیش از نبرد هاماوران است و در برخی از منابع با این داستان

درآمیخته - دو روایت مختلف وجود داشته است.

۱۳.

چو از خاک مر جانور بنده کرد نخستین کیومرث را زنده کرد

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۷۹: ب ۱۱۸۰)

۱۴. دست‌نویس سعدلو/ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی که در موارد بسیاری، ضبطهای مشترکی با نسخه لندن دارد (در این باره، رک: خطیبی، ابوالفضل، «شاهنامه‌ای کهن (همخوانی بخشی از دست‌نویس «سعدلو» با کهنترین دست‌نویس کامل شاهنامه»)، نشر دانش، سال بیستم، شماره اول (پیاپی ۱۰۴)، بهار ۱۳۸۲، ص ۳۰-۳۶) در اینجا نگاهشته نسخه‌های دیگر را پشتیبانی می‌کند.

۱۵. هنگامی که رستم به کین سیاوش، سودابه را از شبستان شاهی بیرون می‌کشد و به دو نیم می‌کند به گفته فردوسی «نجنید بر تخت کاوس شاه» و با ضبط «ماه هاماوران = سودابه» مصراع دوم مربوط به این حالت کاووس است.

۱۶. چنانکه یکی از شارحان شاهنامه به همین دلیل دچار سهو شده و «تین» را در ابیات به ترتیب، مشابه امواج سهمگین دریا و استعاره از سیلابهای بهاری گرفته است (کزازی، ۱۳۸۵: ص ۴۶۲).

منابع

۱. آذرنوش، آذرتاش؛ *بنداری*؛ دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ص ۵۷۷-۵۸۱
۲. آیدنلو، سجاد؛ *اسفندیار*؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۶۹-۴۰۰.
۳. _____؛ *افراسیاب*؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی، همان، ص ۴۷۳-۴۷۷.
۴. _____؛ *تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی*؛ نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۷، شماره مسلسل ۱۹۲، پاییز ۱۳۸۳، ص ۸۵-۱۴۷
۵. ابن‌البلخی؛ *فارس‌نامه*؛ به سعی و اهتمام گای لیسترانج- رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۶. اسدی توسی؛ *گرشاسب‌نامه*؛ تصحیح حبیب یغمایی، تهران: بروخیم، ۱۳۱۷
۷. اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ *داستان داستانها*؛ چاپ پنجم، تهران: آثار، ۱۳۷۴
۸. اسماعیل‌زاده، فیروز؛ *شاهنامه با روایتی نو همراه با شرح داستان رستم و اسفندیار*؛ تهران: خوشبین، ۱۳۷۹.
۹. اصفهانی، حمزه‌بن حسن؛ *تاریخ پیامبران و شاهان*؛ ترجمه دکتر جعفر شعار، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.

۱۰. امیدسالار، محمود؛ نکاتی درباره شیوه خالقی مطلق در تصحیح متن شاهنامه؛ نامه ایران باستان، سال اول، شماره دوم (پیاپی ۲)، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، ص ۳-۱۲.
۱۱. انجوی، شیرازی، سید ابوالقاسم؛ فردوسی‌نامه؛ چاپ سوم، تهران: علمی، ۱۳۶۹.
۱۲. انصاری، دمشق، شمس‌الدین محمد؛ نخبه‌الدهر فی عجائب البر و البحر؛ ترجمه سید حمید طبیبیان، تهران: اساطیر، ۱۳۸۲.
۱۳. انوری، حسن؛ فرهنگ کنایات سخن؛ تهران: سخن، ۱۳۸۳.
۱۴. ایرانشان بن ابی‌الخیر؛ کوشش‌نامه؛ تصحیح دکتر جلال متینی، تهران: علمی، ۱۳۷۷، بغدادی
۱۵. بغدادی، عبدالقادر؛ لغت شاهنامه؛ تصحیح کارل. گ. زالمان، ترجمه و توضیح توفیق ه. سبحانی - علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.
۱۶. بنداری، فتح‌بن علی؛ شاهنامه؛ تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، الطبعة الثانية، کویت، دارسعاد الصباح، ۱۴۱۳ ه.ق، بنداری.
۱۷. _____؛ شاهنامه فردوسی؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۸. تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم؛ تصحیح دکتر رضا انزابی‌نژاد، دکتر یحیی کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۳.
۱۹. تفضلی، احمد؛ تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام؛ به کوشش دکتر ژاله آموزگار، تهران: سخن، ۱۳۷۶.
۲۰. ثعالبی، حسین بن محمد؛ شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غررالسیر)؛ پارسی گردان سید محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۲.
۲۱. جوینی، عزیزالله؛ شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس (مورخ ۶۱۴ ه.ق)؛ تهران: دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۸۰.
۲۲. _____؛ نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۲۳. حمیدی، بهمن؛ ابهامات متن رستم و اسفندیار؛ شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی، زیر نظر مهراب اکبریان، تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۳، ص ۳۸-۳۹.
۲۴. _____؛ شاهنامه خوانی؛ (داستان رستم و اسفندیار)، تهران: گستره، ۱۳۸۰.
۲۵. خالقی مطلق، جلال؛ «ابوعلی بلخی»؛ دانشنامه ایران و اسلام، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷، ج ۸، ص ۱۰۷۳-۱۰۷۸.
۲۶. _____؛ یادداشت‌های شاهنامه؛ نیویورک: بنیاد میراث ایران، بخش یکم، ۱۳۸۰.
۲۷. _____؛ یادداشت‌های شاهنامه؛ نیویورک: بنیاد میراث ایران، بخش دوم، ۲۰۰۶ م.

۲۸. خطیبی، ابوالفضل؛ *روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار*؛ نامه فرهنگستان، سال سوم، شماره دوم، (پیاپی ۱۰)، تابستان ۱۳۷۶، ص ۱۵۵-۱۶۲.
۲۹. خلف تبریزی، محمدحسین؛ *برهان قاطع*؛ به اهتمام و حواشی دکتر محمد معین، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۳۰. خواجوی کرمانی؛ *دیوان*؛ به اهتمام احمد سهیلی خوانساری، تهران: بارانی، ۱۳۳۶.
۳۱. _____؛ *همای و همایون*؛ تصحیح کمال عینی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۰.
۳۲. دهخدا، علی‌اکبر؛ *لغت‌نامه*؛ چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۳۳. رستگار فسایی، منصور؛ *حماسه رستم و سهراب*؛ تهران: جامی، ۱۳۷۳.
۳۴. _____؛ *حماسه رستم و اسفندیار*؛ تهران: جامی، ۱۳۷۴.
۳۵. _____؛ *روایتی دیگر در مرگ رستم*؛ ۲۱ گفتار درباره شاهنامه و فردوسی، شیراز، نوید، ۱۳۶۹، ص ۵۰۹-۵۴۳.
۳۶. _____؛ *فرهنگ نامهای شاهنامه*؛ چاپ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
۳۷. رضازاده شفق، صادق؛ *فرهنگ شاهنامه*؛ به کوشش و تصحیح دکتر مصطفی شهابی، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۰.
۳۸. رواقی، علی؛ *واژه‌های ناشناخته در شاهنامه*؛ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۵.
۳۹. *سام‌نامه*؛ به کوشش اردشیر بنشاهی، بمبئی، چاپخانه سلطانی، ۱۳۱۹ ه.ق.
۴۰. سرکاراتی، بهمن؛ *بازشناسی بقایای افسانه گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران*؛ سایه‌های شکار شده، تهران: قطره، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱-۲۸۶.
۴۱. _____؛ *درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن*؛ نامه فرهنگستان، سال چهارم، شماره اول (پیاپی ۱۳)، بهار ۱۳۷۷، ص ۲۱-۷۲.
۴۲. سلطانی گردفرامری، علی؛ *سیمرغ در قلمرو فرهنگ ایران*؛ تهران: مبتکران، ۱۳۷۲.
۴۳. سلمی، عباس؛ *بیژن‌نامه*؛ فرهنگ، سال ۸، شماره ۱، (پیاپی ۱۶)، زمستان ۱۳۷۴، ص ۲۲۱-۲۳۸.
۴۴. سیستانی، ملک‌شاه حسین؛ *احیاء الملوک*؛ به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
۴۵. شاپور شهبازی، ع؛ *ملاحظات درباره برخی نامهای یاد شده در شاهنامه*؛ ایران‌شناسی، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۰، ص ۳۱۶-۳۲۴.



۴۶. شعار، جعفر و حسن انوری؛ *غمنامه رستم و سهراب* (ویرایش دوم)؛ تهران: پیوند معاصر، ۱۳۷۸.
۴۷. _____؛ *رزم‌نامه رستم و اسفندیار*؛ (ویرایش دوم) چاپ بیستم، تهران: قطره، ۱۳۷۸ الف.
۴۸. شمیسا، سیروس؛ *طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار*؛ تهران: میترا، ۱۳۷۶.
۴۹. صدیقیان، مهین‌دخت؛ *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران*؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۵.
۵۰. طاهری مبارکه، غلام‌محمد؛ *رستم و سهراب*؛ تهران: سمت، ۱۳۷۹.
۵۱. طبری، ابوجعفر محمد بن حریر؛ *تاریخ الطبری*؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ج ۱، بی تا.
۵۲. طوسی، محمد بن محمود؛ *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*؛ به اهتمام منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۵۳. *فرامرزننامه*؛ به کوشش رستم پسر سروش ملقب به تفتی، بمبئی، ۱۳۲۴ ه. ق.
۵۴. فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه*؛ تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، چاپ چهارم، تهران: سخن، ۱۳۷۲.
۵۵. _____؛ *شاهنامه* (براساس چاپ مسکو)؛ به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۷۴.
۵۶. _____؛ *شاهنامه*؛ تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه پژوهی، ۱۳۷۹.
۵۷. _____؛ *شاهنامه همراه با خسمه نظامی*؛ با مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبابی، تهران: بنیاد دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹.
۵۸. _____؛ *شاهنامه*؛ به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران: روزبهان، دفتر یکم، ۱۳۶۸.
۵۹. _____؛ *شاهنامه*؛ به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران با همکاری بیلبوتکا پرسیکا، دفتر دوم، ۱۳۶۹.
۶۰. _____؛ *شاهنامه*؛ به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر پنجم، ۱۳۷۵.
۶۱. _____؛ *شاهنامه*؛ به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق و دکتر محمود امیدسالار، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران، دفتر ششم، ۱۳۸۴.
۶۲. فرنبرگ دادگی؛ *بندهش*؛ گزارنده دکتر مهرداد بهار، تهران: توس.

۶۳. کریستن سن، آرتور؛ *کیانیان*؛ ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ پنجم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۶۴. کزازی، میرجلال‌الدین؛ *نامه باستان* (ویرایش و گزارش شاهنامه)؛ تهران: سمت، جلد ششم، ۱۳۸۴.
۶۵. _____؛ *نامه باستان* (ویرایش و گزارش شاهنامه)؛ تهران: سمت، جلد هفتم، ۱۳۸۵.
۶۶. گردیزی، ابوسعید عبدالحی؛ *زین‌الخبار*؛ به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴.
۶۷. مارکوارت، ژوزف؛ *وهروود و اورنگ*؛ ترجمه داوود منشی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸.
۶۸. مستوفی، حمدالله؛ *تاریخ گزیده*؛ به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۶۹. _____؛ *ظفرنامه به انضمام شاهنامه* (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا (Or. ۲۸۳۳)؛ تهران و وین: مرکز نشر دانشگاهی و آکادمی علوم اتریش، ۱۳۷۷ / ۱۹۹۹.
۷۰. *مجموعه التواریخ و القصص*؛ به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، چاپ اول (برای ناشر)، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
۷۱. مسعودی، ابوالحسن؛ *مروج الذهب*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۷۲. مسکویه، ابوعلی؛ *تجارب‌الامم*؛ حقیقه و قدم له الدكتور ابوالقاسم امامی، الطبع الاول، طهران: دار سروش، الجزء الاول، ۱۳۶۶ ه.ش.
۷۳. _____؛ *تجارب‌الامم*؛ ترجمه دکتر ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۶۹.
۷۴. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ *آفرینش و تاریخ*؛ ترجمه و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، ۱۳۷۴.
۷۵. میرخواند؛ *تاریخ روضه‌الصفاء فی سیره‌الانبیا و الملوک و الخلفاء*؛ تصحیح و تحشیه جمشید کیان فر، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.
۷۶. *نهایه‌الارب فی اخبار الفرس و العرب*؛ تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۵.

۷۷. وکیلان، سید احمد و خسرو صالحی؛ *حضرت علی (ع) در قصه‌های عامیانه*؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۷۸. ولف، فریتز؛ *فرهنگ شاهنامه*؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.

79. Shahpur Shahazi, A, *On the Xth adây- Nâmag* , Acta Iranica (Papers in Honor of Prof. Ehsan Yarshater), vol xvi, 1990, pp. 208-228.
80. Tafazzoli, Ahmad, *Dež-e- Gonbadân*, Encyclopaedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, New York 1995, vol9, p. 345.